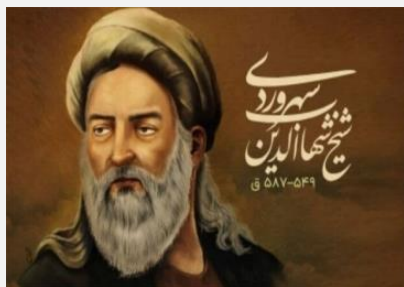


سوغات شیخ اشراق برای روزگار امروز چه بود؟

حجت‌الاسلام یقینی گفت: سهروردی معتقد بود اگر عرفان از برهان و دلیل جدا شود، نمی‌تواند برای دیگران، حجت تلقی شود و اگر عرفان از حکمت، عاری گردد جز اباطیل نخواهد بود.



حجت‌الاسلام یقینی گفت: سهروردی معتقد بود اگر عرفان از برهان و دلیل جدا شود، نمی‌تواند برای دیگران، حجت تلقی شود و اگر عرفان از حکمت، عاری گردد جز اباطیل نخواهد بود.

خبرگزاری مهر - گروه دین و آیین- فاطمه علی آبادی: امروز ۸ مردادماه سالروز بزرگداشت شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی، حکیم، متکلم، ادیب و فیلسوف نامدار ایرانی، ملقب به شهاب الدین، شیخ اشراق، شیخ مقتول و شیخ شهید سهروردی است. او در سال ۵۴۹ هجری قمری در روستای سهرورد از توابع شهرستان خدابنده استان زنجان ایران متولد شد.

شیخ اشراق در ابتدا به تحصیل قرآن، ادبیات عربی و فارسی مشغول شد و بعد از آن برای تکمیل تحصیلات خود در ۱۳ سالگی سهرورد را ترک کرد و در مراغه نزد مجدالدین جیلی به فراگیری حکمت، اصول فقه و منطق ارسطویی پرداخت. سهروردی ۲۰ سالگی به اصفهان سفر کرد و در محضر ظهیرالدین بیهقی به تحصیل علم منطق و افکار ابن سینا مشغول شد.

در یکی از سفرها از دمشق به حلب رفت و در آنجا با ملک ظاهر پسر صلاح الدین ایوبی، سردار معروف در جنگ‌های صلیبی، دیدار کرد. ملک ظاهر که محبت شدیدی نسبت به عرفا و دانشمندان داشت، مجذوب این حکیم جوان شد و از او خواست که در دربار او در حلب ماندگار شود. سهروردی نیز که عشق شدیدی نسبت به مناظر آن دیار داشت، شادمانه پیشنهاد ملک ظاهر را پذیرفت و در دربار او ماند.

شیخ سهروردی همیشه در بیان احکام و مسائل مربوط به دین صریح بود و همین صراحت بیان او بود که سرانجام برخی علیه او حکم ارتداد دادند و سخنانش را خلاف اصول دین دانستند. این دشمنی تا جایی رسید که ملک ظاهر، سلطان مصر، را تشویق به قتل او کردند. اما ملک ظاهر نمی‌پذیرفت و به خواست آنان توجهی نمی‌کرد.

صلاح الدین، یکی از فرمانروایان مسلمان حاضر در جنگ‌های صلیبی، که به تازگی سوریه را از دست صلیبیان بیرون آورده بود و برای حفظ اعتبار خود به تأیید علمای دین احتیاج داشت، ناچار در برابر درخواست ایشان تسلیم شد و ناگزیر سهروردی را در ۵ رجب ۵۸۷ هجری قمری به زندان افکند و شیخ همان جا و در سن ۳۷ سالگی به قتل رساندند.

برای شناخت بیشتر دیدگاه و اندیشه عرفانی سهروردی با حجت‌الاسلام دکتر محمدرضا یقینی استاد حوزه و دانشگاه به گفتگو پرداختیم که در ادامه آن را می‌خوانید:

سوغات شیخ اشراق برای روزگار امروز چه بود؟

*بسیاری درباره سهروردی شاید جز این نمی‌دانند که فیلسوف یا عارف بزرگی در قرون گذشته بوده و برخی هم او را مبدع اندیشه جدیدی در فلسفه و احیاگر حکمت ایران باستان می‌دانند. حقیقت درباره سهروردی چیست؟

پیش از سخن درباره سهروردی، سزاوارتر است که درباره جریان‌های فکری جهان اسلام در زمان زیست سهروردی (قرن ششم هجری یا قرن دوازدهم میلادی) توضیحی بدهیم. منظور از جریان‌های فکری، مذاهب نیست، بلکه طریقه‌های مواجهه با حقیقت و از جمله، دین است. در آن زمان سه جریان عمده فکری وجود داشت: اول، جریان کلامی که برای شناخت دین، تابع مقبولات، مشهورات و برداشت‌های عرفی از دین بود. جریان دوم، نحله فلسفی بود که ادعای تبعیت از استدلال محض داشت. پیروان این جریان، عمدتاً تسب فکری به ارسطو می‌رساندند. جریان سوم، طریقت عرفانی بود که ادعا داشت با تصفیه باطن و از راه کشف می‌توان به گنه‌حقایق عالم و دین راه یافت.

هر یک از این سه طریقه، طیف‌های مختلفی را شامل می‌شدند؛ مثلاً متکلمان شامل متکلمان معتزلی که در بین اهل سنت، پرچمدار عقل‌گرایی بودند تا اشعریان که مسلمانانی نسبتاً ظاهرگرا و مخالف تأویل‌شمرده می‌شوند، بودند. البته متکلمان شیعی در این میان معتدل‌تر بودند که نه ظاهرگرایی اشعریان را قبول داشتند و نه اجتهاد در برابر نص معتزله را. در بین حکیمان و فیلسوفان هم افرادی بودند که صرفاً عقلانیت استدلالی و تجربی را دنبال می‌کردند؛ نظیر ابوریحان. برخی دیگر هم علاوه بر توجه به معقولات، دستی بر آتش شیدایی و دلدادگی داشته‌اند؛ همچون خود بوعلی سینا. حکیمان بیشتر، گرایش‌های شیعی داشتند یا شیعی اسماعیلی یا شیعی اثنا عشری؛ مثل جماعت اخوان الصفا، ابن مسکویه رازی، فارابی و اشراقی. عرفان هم طیف‌هایی را شامل می‌شدند؛ از اهل شطحیات و متصوفه قائل به وجوه شرک آلود وحدت وجود و گریزنا نسبت به شریعت، تا اهل معنای پاک‌باخته حقیقت و ملتزم به شریعت و متوکل در دریای توحید.

*سهروردی در کدام طیف قرار می‌گیرد؟

سهروردی از جمله افراد نادر در آن زمان بود که با تیزبینی دریافت که هیچیک از این طُرُق، به تنهایی نمی‌تواند جامعه را به سوی حقیقت رهنمون شود. او به دنبال جمع میان

برهان و عرفان و قرآن بود. سهروردی معتقد بود اگر عرفان از برهان و دلیل جدا شود، نمی تواند برای دیگران، حجت تلقی شود و اگر عرفان از حکمت، عاری گردد جز اباطیل نخواهد بود. و در مقابل، اگر به حکمت بحثی (استدلالی) اکتفا کنیم، به گنه حقایق معنوی و دینی دست پیدا نمی کنیم.

سهروردی معتقد بود اگر عرفان از برهان و دلیل جدا شود، نمی تواند برای دیگران، حجت تلقی شود و اگر عرفان از حکمت، عاری گردد جز اباطیل نخواهد بود

*آیا می توانیم سهروردی را آغازگر جریانی بدانیم که بین عرفان و برهان جمع می کند؟

سکه این طریقت به نام سهروردی ضرب شده ولی دیگرانی هم پیش از سهروردی بودند که این دغدغه را داشتند ولی به حد او موفق نشدند؛ البته موفقیت شیخ شهاب الدین سهروردی در این طریق، نسبی است و کار نیمه تمام او را ملاصدرا شيرازي تمام کرد. پیش از او فارابی نیت جمع میان عرفان و برهان را داشته است. این را می توانیم در کتاب «فصوص الحکم» منسوب به فارابی ببینیم. این کتاب لحنی عرفانی دارد. نویسنده از حق تعالی با عنوان نور مطلق یاد می کند. پس از فارابی، بوعلی بعد از آنکه عمری را در حکمت مشاء گذرانده، به این جمع بندی رسید که حکمت مشاء برای توضیح بسیاری از حقایق معنوی و هستی شناختی، کارآمدی کافی ندارد؛ لذا حکمت مشاء را حکمت عوامی می نامند و به دنبال بنیان نهادن نظام حکمی جدیدی است. او این نظام جدید را حکمة المشرقیین می نامد. این شبیه است به همان نامی که سهروردی برای نظام فلسفی اش بر می گزیند: حکمت اشراق. بوعلی در این مسیر چندان توفیقی نمی یابد و تا آخر پای بست به همان سلوک فکری ارسطویی باقی ماند. آنچه می تواند مهمترین نمونه از حکمت مشرقی بوعلی باشد، کتاب اشارات و تنبیهات اوست، که در بخش منطقش، ترتیبی جدید جدا از ترتیب ارسطویی برای مباحث منطقی بنیان می نهد و ابتکارات فوق العاده و روش های استنتاجی و دسته بندی های جدیدی برای قضایا در آن می آورد. ناظر به این ابتکارات، زین پس می توان منطق را سینوی دانست نه ارسطویی. تقریباً تمام نحله های فکری بعد از بوعلی اعم از موافقان و مخالفان سرسختش همچون اشاعره تحت تأثیر منطق اشارات هستند. اما در بخش حکمت همین کتاب، که به دنبال معرفی نحله ای جدید در فلسفه است، باز همان پایبندی به طبیعیات مشایی و وابستگی الهیات به طبیعیات که ویژگی اصلی حکمت مشاء است دیده می شود و در آخر هم مطالب ارزشمندی در باب مقامات عارفان و مراتب سلوک می آورد. اما این کنار هم نهادن مباحث سلوکی و فلسفی را نمی توان پیوند عرفان با برهان نامید. اما این دغدغه وجود داشت.

*آیا داستان های تمثیلی ابن سینا را می توان تلاشی در راستای همین دغدغه به شمار آورد؟

دقیقاً. ابن سینا سه داستان تمثیلی دارد با نام های حیّ بن یقظان، رسالة الطیر و سلامان و ابدال. هر یک از این رساله ها، یک شاهکار ادبی و عرفانی ست. این رساله ها مبدأ یک جریان فرهنگی در جهان اسلام شدند. بعدها اندیشمندانی همچون سهروردی، ابن طفیل آندلسی و ... به تقلید از او به نگارش داستان های تمثیلی رو آوردند، حتی داستان های تمثیلی مثنوی مولانا و شیخ عطار هم ادامه کاری بود که بوعلی آغاز کرد. سهروردی هم داستان های تمثیلی دارد، نظیر عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، صغیر سیمرغ و ... که مهم ترینش قصه الغرۃ الغربیة است، که مضمونش تقلیدی از همان رسائل سه گانه ابن سینا ست اما بر اساس تفکر فلسفی خود شیخ شهید.

*برگردیم به سهروردی و پیوند برهان و عرفان.

بله. سهروردی همچون تار و پود، عرفان و برهان را در هم تنید. البته بنیان فکر شیخ اشراق، عرفان بود و فلسفه را تنها، راهی برای بیان یافته های عرفانی اش می دانست. او در مقدمه حکمت الاشراق می گوید: حقایق و مطالب این کتاب ابتدا از راه اندیشه برای من حاصل نیامده است، بلکه حصول آن، به طریقی دیگر بوده است. اما پس از یافتن و کشف آنها برای آن مطالب، در جستجوی برهان برآمدم؛ بدین ترتیب، با قطع نظر از آن براهین، هیچ امری نمی تواند مرا در آن مسائل که از راه کشف فراهم آمده به تردید اندازد.

*در عمل، این روش چه تفاوت هایی در نظام حکمت اشراقی با نظام حکمت مشایی پدید آورد؟

در حکمت مشاء نقطه آغاز معرفت که همه معرفتها به آن متکی می شود، شناخت واقعیت است. این نقطه آغاز فلسفه و جدایی از سفسطه و انکار واقعیت است. اما کدام واقعیت؟ واقعیت محسوس اطراف ما! یعنی اولین جمله ای که در منابع حکمت مشاء فرا می گیریم همین است که ما اموری را در اطرافمان می یابیم و این، واقعیت است. اما این واقعیت را چگونه یافته ام؟ با شناخت حسی و معرفت حصولی که می تواند خطا باشد. در همین نقطه آغاز، برای شناخت واقعیت، سهروردی ما را به سراغ یک وجدان و کشف درونی می برد. کشف درونی، وجه مشترک همه مکاشفات عرفانی ست. اما این کشفی که سهروردی ما را در آغاز به سراغ آن می برد بین همه افراد مشترک است و آن، عبارت است از وجدان نفس خویش! هر فردی با قطع نظر از شناختهای حسی یا عقلی، بودن خویش را می یابد و این یافتن از قبیل حس کردن دست و پا و سایر اعضای بدن نیست، بلکه حسّی درونی است؛ یعنی بدون در نظر گرفتن حواسّ ظاهری، می یابد که هست. این بودن، یک کشف و دریافت باطنی است، همان گونه که مکاشفات عرفانی، دریافت باطنی است. مشائیان هم این وجدان و دریافت درونی را قبول داشتند و به این ادراکات، «مشاهدات» می گفتند. اما برایش ارزش علمی قائل نبودند. سهروردی این را مبنای همه معرفتها قرار داد. یعنی برای کشف واقعیت به جای اتکا به حواس ظاهری یا علم حصولی که خطا پذیر است، به علم حضوری که بالاترین مرتبه آگاهیست و از مقوله وجدان کردن است، تکیه کنیم که هیچ خطایی در آن نیست. این، یک پایه اساسی برای معرفت است که ریشه معرفت شناسی اشراقی هم محسوب می شود. به این ترتیب، اگر ویژگی اصلی حکمت مشاء را شروع معرفت از محسوسات طبیعی بدانیم که طبعاً طبیعت شناسی را هم مقدمه ما بعد الطبیعه قرار می دهد، ویژگی بنیادین حکمت اشراق، آغاز معرفت، از معرفت نفس خواهد بود.

*موارد زیربنایی دیگر هم می توان یافت که نشأت گرفته از همین نگاه اشراقی باشد؟

آنچه در بالا عرض کردم، زیربنای معرفت شناسانه بود اما در هستی شناسی سهروردی، بنیادی ترین اصل، اصل این همانی نور و واقعیت است. سهروردی واقعیت را همان نور معرفی می کند. اصلاً اینکه منشأ واقعیت نور است به قرآن کریم برمی گردد که می فرماید: «الله نور السماوات و الارض» (سوره نور: ۳۵)؛ یعنی منشأ واقعیت آسمان ها و زمین که

خداست، نور است. منظور، نور ظاهری نیست بلکه آن را هم جلوه ای از نور حقیقی می‌شمرند که به خودی خود آشکار است و موجب آشکار بودن سایر امور است. در عبارات امیرالمؤمنین علیه السلام هم در توصیف موجودات ملکوتی آمده: «تجلی لها فأشرفت و طالعها فتلاؤت» (غرر الحکم و درر الکلم)؛ یعنی خداوند متعال در فرشتگان نمود یافت و آنها روشنی یافتند و [نور وجود را] بر آنها تاباند و آنها به درخشش درآمدند. در عبارات فارابی و بوعلی هم در مواردی از هستی مطلق به «نور» و از عالم مجردات به جهان روشنائی تعبیر شده است. در عبارات هراکلیتوس که از حکمای یونان باستان بوده هم شبیه این تعابیر وجود دارد. اما سهروردی جز اینکه از کتاب و سنت در این مورد بهره برده، ارجاعات و استناداتی هم به حکما و فرزندانگن فارس، نظیر جاماسب و بزرگمهر یا برخی حکمای یونان همچون افلاطون و امپدکلس و فیثاغورس می‌دهد. پایه دیگر و بسیار مهم نظام نوری شیخ اشراق، شهود عرفانی است؛ یعنی کشف عرفانی عارف را به این نتیجه می‌رساند که واقعیت عبارت از نور است. در نتیجه، سهروردی که در حکمت الاشراق به بررسی مقولات ارسطویی، اعم از جوهر و عرض می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که با همان مبنای ارسطویی، مشائیان باید برخی مقولات را کم یا زیاد کنند، بر اساس همین مبنای نوری، مقولات جدیدی عرضه می‌کند که انواع مقولات در نسبتشان با همین نور مطلق یا نورالانوار متمایز می‌شوند.

*سهروردی کدام مقولات را کم یا زیاد می‌کند؟

مختصر عرض می‌کنم؛ مثلاً در جوهرها هیولا را جزو جواهر نمی‌پذیرد و در عوض تأکید دارد که یکی از جوهرها جسم مثالی است و در اعراض هم همه اعراض نسبی را در ذیل مقوله «اضافه» قرار می‌دهد و حرکت را هم جزو اعراض می‌شمرد.

* مقولات اشراقی چه هستند؟

یکی از اصول حکمت اشراق، تشکیل در مراتب نور است و این مقولات در واقع، بسته به شدت نورانیت پدید می‌آیند. هر چه شدت نورانیت بیشتر باشد، مرتبه شیء به نور الانوار که بالاترین مرتبه نورانیت را دارد، نزدیکتر است و هر چه نورانیت ضعیف تر باشد، یعنی از آن مرتبه اعلا دورتر است. در نتیجه، با دو مقوله اصلی روبرو هستیم: نور و ظلمت. هر یک از نور و ظلمت هم یا جوهرند یا عرض؛ بدین ترتیب، انوار جوهری که بالذات نورند و قوام کامل دارند، شامل نور الانوار و مجردات و نفوس برزخی و انسانی می‌شوند و انوار عرضی که قوامشان به امر دیگری است، دو دسته اند: مجرد، مانند واردات قلبی عارف و مادی، نظیر نور خورشید. اما ظلمات هم دو دسته جوهری و عرضی دارند؛ از قبیل همه جوهرها و عرضهای مادی به جز نور عرضی.

*بسیار خوب. اینکه واقعیت، همان نور است را یا با مشاهده عرفانی و یا با آیات قرآنی توجیه کردیم. اما آیا توجیه عقلانی و برهانی هم در این باب وجود دارد؟

می‌توان توجیهاتی فراهم کرد، اما همه این توجیهات نیازمند این است که پیش از آنها اصل واقعیت و مراتبی از آن را شناخته باشیم.

*به این ترتیب، با وجود آنکه اصل واقعیت و چیستی آن، نخستین آموزه فلسفی در حکمت اشراق است، این توجیهات، مستلزم نوعی مصادره به مطلوب نیست؟

دقیقاً مصادره به مطلوب است و نشانه این است که سهروردی در پیوند میان عرفان و برهان، کامیابی صددرصدی نداشته و همان گونه که در ابتدای این گفتگو عرض کردم، این راه را نهایتاً ملاحظراً به آخر می‌رساند. اگر شما در فلسفه، اصلی را زیربنا قرار دهید، این اصل باید در نزد همه عقلاً قابل درک و بدیهی باشد؛ یعنی اقلأ در صورت توجه و انتباه، بتوانند آن را درک کنند. اما وقتی می‌گوئید واقعیت نور است و به دلیل شهودی تکیه می‌کنید، این دیگر فلسفه نیست؛ بلکه عرفان است که بر آن، لباس فلسفه کشیده ایم. چرا که دیگر عقلاً صرفاً از آن جهت که عاقل اند، قادر به درک این اصل زیربنایی نیستند. اما این نکته نمی‌تواند همه ارزش فلسفه سهروردی که مملو از خلاقیت ها و ابتکارات و نوآوریهاست، به محاق ببرد. بعدها ملاحظراً با جایگزین کردن «وجود» به جای «نور» این مشکل را حل کرد و امکان درک همگانی نقطه عزیمت کنکاش فلسفی را فراهم آورد و سپس هر آنچه سهروردی برای اثبات کرد، برای وجود اثبات نمود.

از جمله ابتکارات شیخ اشراق، قاعده «امکان اشرف» است. او این قاعده را بر اساس این همانی حقیقت و نور و وحدت حقیقت و فیضان بی دریغ نور از نور الانوار به مراتب پایین وجود، اثبات می‌کند

*از دیگر ابتکارات شیخ اشراق سخن بگویید.

از جمله ابتکارات شیخ اشراق، قاعده «امکان اشرف» است. او این قاعده را بر اساس این همانی حقیقت و نور و وحدت حقیقت و فیضان بی دریغ نور از نور الانوار به مراتب پایین وجود، اثبات می‌کند. بر اساس این قاعده، اگر وجود معلولی در مرتبه ای از هستی، محقق باشد که بتوان فرض کرد در مرتبه ای بالاتر، معلولی اشرف و برتر از آن، محقق باشد، از تحقق معلول پایین تر، می‌توان وجود معلول برتر و اشرف را نتیجه گرفت.

* این قاعده چه دستاوردی برای نظام فکری سهروردی داشته است؟

بر اساس این قاعده و قواعدی دیگر، سهروردی نظام هستی شناسی اش را سامان می‌دهد. در این نظام، مراتبی از انوار که رابطه طولی با یکدیگر دارند و هر مرتبه، نسبت به مرتبه پایین تر، علت است و بالاترینشان در اتصال با نور الانوار است، واسطه فیض برای مرتبه دیگری از انوار خواهند بود که رابطه عرضی با هم دارند و نسبت به یکدیگر، علت ندارند اما هر یک از آن انوار عرضی، علت (از قبیل وساطت) برای نوعی از انواع موجودات در مراتب پایین تر به شمار می‌روند. شیخ همه این انوار طولی و عرضی را انوار قاهر می‌نامد.

* انوار عرضی، نسبتی با مثل افلاطونی دارند؟

بله با تفاوت اندکی همان است.

* حالا این مثل، واسطه برای پیدایش عالم طبیعت محسوب می شوند؟

نه مستقیماً. بلکه بین انوار عرضی و عالم طبیعت هم، مراتبی از انوار وجود دارند که سهروردی آنها را انوار اسفهبندی نام می نهد. این مرتبه از عالم، متشکل از فرشتگانی است که مجرد محض نیستند. آنها مادی نیستند، اما جسمانی اند.

چطور می شود که چیزی مادی نباشد اما جسمانی باشد؟!

شبهه آنچه در خواب می بینیم. در رؤیا می بینیم که برای ما اتفاقی می افتد، اما بدن مادی ما در رختخواب آرمیده و اتفاقی برایش نیفتاده است. اما آنچه در رؤیا دیده ایم، هم شکل دارد و هم اندازه، پس با اینکه مادی نیست، جسمانی است. این گونه اجسام را مشائیان، اجسام تعلیمی می نامیدند. اما شیخ اشراق، آن را جسم مثالی یا برزخی می نامد.

این عالم مثال، چیزی شبیه خیال است؟

نه کاملاً. اینکه برای توضیح آن از مثال رؤیا یا خیال، استفاده می کنیم، به این معنا نیست که این عالم کلاً خیال و رؤیاست، بلکه این مثال، برای نزدیکی مطلب به ذهن است. از نظر سهروردی و برخی فیلسوفان پس از او، خیال و رؤیا هم از قبیل موجودات عالم برزخند، اما موجودات برزخی به رؤیا و خیال، محدود نمی شوند.

* این تصویر خیال انگیز از جهان، مورد قبول همه اندیشمندان و فیلسوفان اسلامی است؟*

مشائیان به طور مشخص با این نوع نگاه، مخالف بوده اند. اما بخش هایی از این انگاره، مورد قبول عمده فیلسوفان پس از سهروردی است که البته به مرور زمان، تفسیرها و تفصیلات گوناگونی یافته و استدلال های مختلف دیگری هم برای اثبات مراتب گوناگون هستی ارائه گردیده است. با اثبات عالم مثال، که برزخ یا ملکوت هم بدان گفته اند، این بن بست در حکمت مشاء که تصویری برای حیات جسمانی روح، پس از مرگ وجود نداشت، گشوده شد.

گفته می شود که شیخ اشراق، با آنکه در جوانی به مدارج بالای علمی و معنوی رسیده بود، به دلیل فلسفه سیاسی اش به دستور صلاح الدین ایوبی به قتل رسد. همین طور است؟

شیخ شهید در مقدمه حکمت الاشراق، به مراتب دانایی و حکمت اشاره ای دارد و بالاترین مرتبه را مرتبه اعلا جمع میان برهان و عرفان می داند و می گوید هرگاه حکیمی آید که چنین باشد، خلیفه خداست و ریاست تامه از آن اوست. شیخ اشراق معتقد است که خلیفه باید حقایق را بی واسطه از مصدر جلال دریابد و چنین فردی یا غایب و ناشناخته است و یا آشکار. اگر ریاست جهان به دست او افتد، زمان او بسیار نورانی خواهد بود و هرگاه ریاست را از او بستانند، جهان در ظلمت فرو خواهد رفت. این عبارات، او را در مظان تشیع قرار داد و به اتهام رافضی گری، حکم قتلش صادر و به شهادت رسید.

شیخ اشراق برای روزگار ما چه سوغاتی می تواند داشته باشد؟

سهروردی مرد روزگار خود بود و به نوبه خویش، تلاش کرد تا چرخ دانش را قدری به پیش براند. نوآوری هایش، منشأ بسیاری از ابداعات ملاحظه در حکمت متعالیه و حتی فیلسوفان نوصدرایی گردید که سخن در این باب، خود مجال مفصلی را می طلبد. اما شیوه او برای اکنون ما درس هایی هم دارد؛ از جمله اینکه مرد زمان خود باشیم و در گذشته متوقف نمانیم. برای اینکه مرد زمانه خود باشیم باید آزاداندیش باشیم و از نقادی منصفانه نهراسیم؛ البته نقد باید از سر دوراندیشی و تأمل و درنگ باشد، نقد عجولانه، راهی به حقیقت نمی گشاید. در روزگار ما ویژگی جریان روشنفکری نقد از سر ناآگاهی است، نقدی بدون درنگ و تعمق کافی! پس از نقد، نوبت به خلاقیت و ابتکار می رسد که البته در این مقام هم درنگ و تأمل از نان شب واجب تر است. هرگز نباید، ابداعات، دقت و ژرف نگری را قربانی کند. پایبندی به اصول است که راه اصلاح را می گشاید. اصلاح بدون پایبندی به اصول، منتهی به هرج و مرج و بی هویتی است و التزام به ریشه ها بی دغدغه رشد و بالیدن، موجب درماندگی. این هم درسی دیگر از مکتب و مرام حکیم سهروردی. ویژگی مردان و زنان فرزانه و دانشمند در ایران زمین، جمع میان دانایی و دینداری و معنویت است، بلکه اینها را همواره در یک راستا دیده اند. در فرهنگ ایران زمین، هرگز دوگانه علم یا دین، معنایی نداشته است.